



## سوره مبارکه تکویر

– سوره مبارکه تکویر به واسطه آذاهایی که در ابتدای سوره آورده است و تصویری که از قیامت ارائه می‌دهد، سوره ویژه و منحصر به فردی است. از نکات مهم این سوره این است که بعد از بیان ویژگی‌های قیامت، بحث رسول را مطرح کرده است.

– در این سوره دو مدل آیه را مشاهده می‌کنیم:

✓ قسم اول آیات ۱ تا ۱۵: این دسته از آیات بیان‌کننده اتفاقاتی هستند که با ظاهر جریان زندگی امروز ما متفاوت است.

✓ قسم دوم آیات ۱۵ به بعد

### \* آیات (۱ تا ۵):

– إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱): اگر در زندگی جاری ما خورشید نورافشانی دارد در این واقعه خورشید در هم پیچیده می‌شود و یا به تعبیر روایات اگر در زندگی جاری ما خورشید از مشرق طلوع می‌کند، بر اساس روایت این اتفاق زمانی می‌افتد که خورشید از مغرب طلوع می‌کند.

– وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲): ستارگانی که نور شبانه‌شان همیشه برای ما زینت و یا هدایت بوده‌اند، کدر می‌شوند و نور خودشان را از دست می‌دهند.

– وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) / وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵): روابط قومی و قبیله‌ای که نماد حمایت و پیوستگی هستند؛ از هم گسسته می‌شوند و آنگاه وحوش که انتظار نسبت بین آن‌ها را نداریم همه دور هم جمع می‌شوند.

– وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶): و دریاهایی که نمادی از آرامش است، شعله‌ور می‌شوند.

– وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) / وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ (۸) / بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹) / وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰): آنچه را روزی زنده به گور کرده بودند در آن روز بیرون می‌آورند و سؤال می‌کنند: «شما را برای چه زنده به گور کرده‌اند؟»، در واقع صدایی که روزی خاموش کرده بودند بلندترین صدای آن روز می‌شود.

– وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) / وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) / وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) / عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ (۱۴): بهشت و جهنم در آن روز کاملاً عیان است، شعله جهنم را می‌بینیم و جنتش نیز چنان عیان است که در آن هستیم.

– هر نفسی می‌فهمد تمام این چیزهایی که دیده می‌شود همان چیزی است که فرد خودش مهیا کرده و چهره واقعی خود اوست. اگرچه این چهره واقعی کاملاً با آنچه گمان می‌کرده متفاوت است، انسان گمان می‌برد عزتمند است اما ذلیل است و فکر می‌کرده، ذلیل است اما حالا عزیز می‌شود. هر آنچه را که می‌پنداشته مستحکم است، حال می‌بیند، واقعاً به هیچ‌جا بند نیست. آنچه ظاهرش آرام بوده، شعله‌ور است و افراد اهل جهنم یا بهشت می‌شوند در حالی که ظاهرشان چیز دیگری نشان می‌داد.

### \* آیات (۵ به بعد):

– از آیه ۱۵ به بعد قسم دیگری از آیات را مشاهده می‌کنیم.

– خَسَّسَ فِي آيَةِ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ به معنای چیزی است که پنهان شده و به تأخیر افتاده در حالی که شانس ظهور و بروز بوده است؛ و این همان قصه قیامت است. یعنی واقعیتی جاری که البته پنهان است. نمونه‌های زیادی در اطرافمان می‌بینیم که زیر و رو شده‌اند. یعنی این ماجرا همیشه جاری بوده است ولی پنهان است. «الْجَوَارِ الْكُنُوسِ» (۱۶) «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» (۱۷) «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (۱۸)

– این واقعیت جاری اما پنهان از چشم ما فلسفه مهم وجود رسول را بیان می‌کند. «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (۱۹) رسول کریمی آمده است تا به ما بگوید درست است که ما قادر به دیدن این واقعیت نیستیم ولی این بدان معنی نیست که نمی‌توانیم این‌طور هم زندگی کنیم. جایگاه رسول کریم در همان افقی است که این اتفاقات در آنجا رقم می‌خورد. رسول امانت‌دار است و از بالا به پایین آمده است و بدون اینکه دخل و تصرف کند و یا ذره‌ای خیانت کند، به ما راست گفته است «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (۲۰) «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (۲۱)

- بیان واقعیت از زبان رسول خدا سبب می‌شود او را مجنون پندارند. اما فکر نکنید چون حرف‌های عجیب می‌زند پس او دیوانه است و فکر نکنید چون می‌گوید: کوه‌ها ثابت نیستند، ثابت چیز دیگری است؛ و اینکه می‌گوید: روزی خواهد آمد که این خورشید هم در آن روز فروغی ندارد. افراد این‌گونه تصور می‌کنند و می‌گویند که او آدم امینی است ولی مجنون است. «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (۲۲)

- اما چرا صفت مجنون را به رسول نسبت می‌دهند؟ به طور کلی دو حالت سبب می‌شود افراد حرف کسی را قبول نکنند: یکی اینکه امین نباشد و دیگر اینکه دروغ بگوید که البته خداوند در این آیه امین بودن رسول را بیان می‌کند. معلوم است که آن آدم‌ها هم می‌دانند که او امین است و خیانتی از او ندیده‌اند. چون امین است پس به او نسبت جنون می‌دهند. او صادق است ولی خلاف جریان اجتماعی ما حرف می‌زند. - انگار آن‌ها چنین می‌گویند: مگر می‌شود رسولی بیاید و بگوید کسی که در جامعه ما حکم خورشید را دارد، به واقع خورشید نیست. مگر می‌شود کسانی که در جامعه ما حکم ستاره را دارند کدر شوند.

- رسول از روزی حرف می‌زند که قوانینش با زمان حال متفاوت است. یعنی آیا ستاره‌های ما در آن روز ستاره نیستند؟ به نوعی می‌گویند ما نمی‌توانیم این حرف‌ها را باور کنیم، چون ما با خورشید و ستاره‌ها و کوه‌هایی زندگی می‌کنیم که او می‌گوید: این‌ها خورشید و ستاره و کوه نیستند. ای رسول تو می‌خواهی من کوه‌ها را در زندگی‌ام کنار بگذارم و آیا تو می‌خواهی من خورشید و ستاره‌ها را در زندگی‌ام کنار بگذارم؟ تو آدم خوبی هستی و ما از تو بدی ندیده‌ایم ولی در این مورد تند می‌روی!!!! به نظر ما در این موارد تا حدی از اعتدال و عقلانیت خارج شده‌ای!!!! یعنی تو می‌خواهی بگویی که این همه تاریخ بشریت گذشت و این‌ها همه خورشید و ستاره بودند ولی روزی می‌رسد که دیگر این‌ها خورشید و ستاره نیستند!!!! مثلاً من همیشه انتظار داشتم انقلاب از دانشگاه و حوزه علمیه اتفاق بیفتد ولی تو می‌خواهی بگویی روزی می‌رسد که انقلاب علمی از جایی دیگر اتفاق می‌افتد!!!! یعنی وقتی امام زمان بیایند انقلاب علمی‌اش را از یک روستا با یک سری از روستائیان شروع می‌کنند!!!!

- من به تو اطمینان دارم، ولی اگر بخواهی قوانین زندگی من را به هم بریزی، دیگر نمی‌پذیریم. ما قرآن را زیر خاک کرده‌ایم و صدایش را هم در نیاورده‌ایم. ما با فیزیک، شیمی، فقه و فلسفه زندگی می‌کنیم و حالا تو می‌گویی آن‌ها را کنار بگذاریم و با قرآن زندگی کنیم!!!! یعنی این همه سابقه بشریت اشتباه می‌کنند و فقط تو درست می‌گویی و می‌خواهی آن‌ها را درست کنی!!!!

- البته نمی‌خواهیم بگوییم هر خورشید و ستاره ای غلط است، ولی می‌خواهیم بگوییم خیلی از خورشید و ستاره‌ها غلط هستند. نمی‌خواهیم بگوییم که هر کوهی کوه نیست ولی خیلی از کوه‌ها کوه نیستند. اگر نگاهی به جامعه بیندازیم می‌بینیم یک سری از چیزها رَجُل جامعه قرار گرفته‌اند که در حقیقت رَجُل نیستند. رَجُل‌های جامعه را کوه‌های جامعه می‌نامند؛ همان کسانی که ما آن‌ها را نخبگان جامعه می‌نامیم. کسانی که حرکت‌های جامعه به آن‌ها بند است و جامعه را می‌سازند. ولی آیا چیزی را که این نخبگان می‌سازند، همان است که در پرده قیامت هم ساخته شده‌اند. آیا با همان قواعد ساخته‌اند. حال اگر زمانی رسول کریم از «قوت ذی عرش مکین» آمد و مطاع هم بود و حرفش را هم گوش دادند و امین هم بود، آیا به او نخواهیم گفت: امام زمان شما یک کم تند می‌روید. ما قبول داریم امام زمان هستید ولی تند می‌روید. نمی‌گذاریم چارچوب‌هایی که ما درست کرده‌ایم و یک عمر با آن زندگی کرده‌ایم را خراب کنید.

- این صاحب (یعنی رسول) با یک قانون دیگر زندگی می‌کند و علتش هم این است که «وَلَقَدْ رَأَوْا بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ» (۲۳) یعنی افق این ماجرا متفاوت است و او حقیقت را از افقی دیگر می‌نگرد. نوع نگاه جهان بینی‌اش متفاوت است. همه چیز را هم برای ما بیان کرده و انصافاً ذره‌ای از غیب را برای ما کم نگذاشته است. «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (۲۴) «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (۲۵)

- انسان باید ببیند در کدام سمت زندگی می‌کند و با کدام کوه، خورشید، ستاره و بحار زندگی می‌کند؟ «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» (۲۶) - خدا شاهد است این قرآن ذکری است برای همه افراد و برای تمام آن‌ها و با همین قرآن تمام حقیقت‌ها را به ما نشان می‌دهند «أَنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (۲۷) ولی شرطش این است که «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (۲۸) انسان بخواهد در مسیر مستقیم باشد. مسیری که این مسیر

برپایی است و بخواهد زندگی‌اش را از چیزهایی درست کند که قوام دارد نه بر اساس چیزهایی که ساخته شده است و با آن انس گرفته و راحت است و بر هم زدنش هم دردسر دارد.

– انشاءالله به برکت سوره مبارکه تکویر بتوانیم با قول رسول کریم آنقدر انس بگیریم که شمس، نجوم و جبال‌های زندگیمان سر جایشان قرار بگیرند.

– «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (۲۸) «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۲۹) منظور از شاء در آیه این است که همه انسان‌ها موظف هستند اقتضاء لازم را برای هدایت و بهره‌مندی از ذکر خدا برای خود فراهم نمایند ولی باید بدانیم این اقتضاء به خواست و لطف بالاتری صورت می‌گیرد. یعنی در عین اینکه این فراهم کردن اقتضاء کار خودش بوده است ولی نباید از خدا طلبکار شود و بگوید: خدایا ما اقتضاء را فراهم کرده‌ایم پس وظیفه توست که هدایت را بدهی. اگر در عالم، اقتضایی هم رقم می‌خورد به ساحت شاء و اراده خداست. باید حواسمان باشد این «شاء» جاری شده و خداوند حکم کرده است که دینش بر همه دنیا حاکم شود منتهی این دین «خنس جوار کنس» است. فکر نکنیم نیست و یک دفعه می‌آید. بلکه در عالم جاری اما پنهان است و لذا اگر ما آن را یاری نکردیم خدا می‌گوید: قومی را می‌آورم که آن‌ها این کار را می‌کنند.

– نکته قابل توجه این است که فاعل «شاء» را نباید مستقیم به خدا بگیریم. فاعل شاء بنده است. زیرا می‌گوید: «برای هرکس از شما که بخواهد و استقامت کند». استقامت صفت خدا نیست و صفت بنده است. اگر مشیت را بتوانیم به خدا نسبت دهیم، استقامت را نمی‌توانیم به خدا نسبت دهیم. هدایت و اضلال هر دو چرخه هستند. خدا به لطف خود یک مسیر هدایت به همه بنده‌هایش نشان می‌دهد که همان هدایت عمومی است و از آن تعبیر به «اقتضائات» شده است و گفتیم اقتضائاتی است که خدا در بنده ایجاد می‌کند برای هدایت، که این همان ذکر است و در مرحله دوم بعضی از بنده‌ها توجهی به این اقتضاء می‌کنند و آیه «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (۲۸) به شاء مرحله دوم اشاره دارد. «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۲۹) اشاره دارد به اینکه، این همان ذکر بود که خدا فرستاد و فکر نکنید کار مهمی کرده‌اید و این باید به همین ترتیب ادامه پیدا کند تا خدا بر اثر توجه بنده به اقتضاء اولیه مرحله بعدی را ایجاد کند هدایت ثانویه را برایش بفرستد و این روند به همین ترتیب ادامه پیدا کند.

– «شاء» وقتی وارد فضای بنده می‌شود معنای اقتضاء را می‌دهد و فقط به معنی خواستن نیست. بلکه خواستن به معنی ایجاد کردن اقتضاء و شرایط است.

اللهم صل على محمد وآل محمد واحمد لله رب العالمين